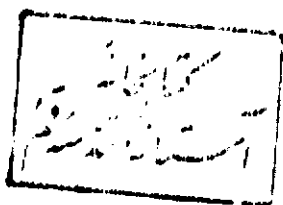


نقل از مجله رهبر دانش منطبه تاجیکستان بقلم میر عباس



مهستی



کسانیکه در آسیای میانه تاریخ شاعرانرا نوشته اند در کتابهای خود از تاریخ زنان شاعره که از مملکت خودشان بوجود آمده اند هیچگونه خبری را ننوشته اند. اما در ترکیه ایران و آذربایجان کسانیکه درباره شعر کتابها نوشته اند از تاریخ زنان شاعره هر قدریکه ممکن کرده اند خبرها یافته در کتابهای خودشان نوشته اند.

درباره اینکه در ترکستان زنان شاعره زیاد و کم بوجود آمده اند برای ما معلوم ولیکن از قرار شماره شاعران مرد که فقط با نوشتن نام آنها کتابها پر میشود، پس بوجود آمدن زنان شاعره زیاد را اگر در نظر گیریم خطا نکرده ایم.

چون در مملکت های شرقی اسلامی (ترکستان) مخفی داشتن نام زنان یک گونه تعصب عصمتی (غیرت) بشمار می آید از این جهت ممکن است که تاریخ زنان شاعر را داخل کتابها نکرده باشند.

درباره تاریخ (مهستی) که یکی از شاعره های بلند مرتبه و بزرگ خصوصاً در گفتن شعرهای رباعی بسیار اوستاده و ماهره بوده تاریخ نویسان کم و بیش از احوالات وی نوشته اند بواسطه اینکه هم مملکت های (مهستی) که تاریخ شاعرانرا نوشته اند ولیکن در خصوص شاعره های زن ساکت و خاموش مانده اند از اینرو نویسندگان دیگر مملکت ها ویرا بنام شهریکه در آنجا مشهور و شناسا شده است نسبت داده اند و این سخن بی اساس را در کتابهای خودشان نوشته اند.

حاجی لطفعلی بن آفاخان آذر نویسنده کتاب تاریخ (آشکده) مهستی را

یکی از خانم‌های خانواده بایان گنججه نوشته و همچنین از شهر نساپور بودن و برآهم از زبان دیگران در کتابش قید کرده است (مهستی) در مجلس سلطان سنجر سلجوقی بسیار احترام داشت و در همان وقتها که در مجلس سلطان مذکور می‌نشست شعرهای رباعی بسیار گفته است.

در وقتیکه عبدالله خان اوزبیک با سلطان سنجر بجنگ کردن سرکرد مهستی در همان سفر با سلطان سنجر بهرات رفته بود.

نویسنده کتاب (خیرات حسان) در تاریخ مهستی مینویسد (از میان زنانیکه در زبان فارسی شعر گفته اند هیچکدام در زیبایی سخن و خوش طبعی بیایه مهستی نمیرسند و مینواند او را یکی از استادان کلان شعر حساب کرد).

باز در همان کتاب مینویسد (مهستی از اهل گنججه و در زمان پادشاهی سلطان سنجر که یکی از اتابیکان آذربایجان بود در حال زندگی بوده است) و باز در آنجا قید میکند (مهستی یکی از تربیت یافتگان سرای سلطان سنجر است) بنا بگفته (خیرات حسان) تخلص مهستی هم از طرف شاه مذکور بوی مرحمت شده است «چنانچه روزی با سلطان عرض میکند که من از کنیزان (که) (۱) سلطان هستم سلطان را اینگونه ادب مهستی که خودش را در درجه پائین مینماید خوش آمده (مهستی) (۲) گفته فرمان شاهانه میدهد مهستی هم موافق دانسته همین کلمه مهستی را برای خودش تخلص قرار میدهد (۳).

دولت‌شاه سمرقندی در کتاب خودش وقتیکه از شاعران درباری (سرای)

(۱) که یعنی پائین مرتبه (۲) مه یعنی بلند مرتبه (۳) احتمال دارد که نام مهستی منیجه باشد و تخلص مهستی که از طرف سلطان سنجر با او داده شده است با اسم حقیقی آن مناسبت دارد بنا بنوشته (خیرات حسان) که میگوید (تخلص مهستی از طرف سلطان سنجر بمنیجه خانم داده شده است).

سلطان سنجر نام برده مدح کنان ویرا می‌شمارد: ادیب صابر، رشیدالدین و طواط عبدالواسع جبلی، فریدکاتب، انوری، خاوری، ملک عمادزوزنی، وسید حسن غزنوی را شمرده و نشان داده، مهستی را یکی از جمله شاعران سرای پادشاهی و محبوبه و دبیره ظریفه روزگار نامیده و محبوبه سلطان بودگی ویراهم قید میکند.

دولت‌شاه سمرقندی در کتاب خود باینکه در بسیار جا از مهستی مینویسد ولیکن از ولایتی که در آنجا بوجود آمده است ابدأ گفتگو نمیکند. نویسندگان کتاب (خیرات حسان) (و آشکده آذری) هم بطور قطعی از کدامین مملکت بودن مهستی را نشان نمیدهند.

فقط نویسندۀ همین مقاله وقتی که در باکو بودم بکتابخانه شاعر هم عصر خودمان میرزا سمید آورد بادی رفته بودم در آنجا کتابی را که با خط دستی نوشته شده بود دوسه ورق اولی همان کتاب افتاده بود بهمین سبب نام کتاب و نویسندۀ آن معلوم نشد و ورقهای کتاب مذکور عبارت از ۲۴۶ صحیفه می‌ده بود و تاریخ در ۲۱ شوال سال تسعمات (۹۰۰) نوشته شده است و یکورقه بجلد کتاب مذکور زیاد نموده اند همان ورق با (المسمى بکتاب مهستی) نوشته شده است همان صحیفه باینکه بعد از کتاب مزبور نوشته شده‌گی است ولیکن در اینکه تمام حقیقی همان کتاب مهستی است شبهه نیست و کتاب در شهر کنجه نوشته شده همین کتاب در وقت‌های گذشته در کتابخانه محمد آقای ایروانی نام کسی بوده است نویسندۀ این کتاب از روز زائیده شدن مهستی تا بروز بکه وفات کرده است تمام احوالات او را کاملاً نوشته است.

بنابنویشته های همین (کتاب مهستی) پدر مهستی یکی از فقیهان (روحانیان) شهر خجند بوده است وی دختر خودش را بعد از چهار سالگی بمکتب فرستاده باو علم و ادب را تحصیل کنانده و در ده سالگی او عالمه و حافظه (قارئه) بوده است

در عین حال استادان و عالمان (موسیقیدان) را آورده دخترش را در علم موسیقی
بمرتبه اوستادی رسانیده در این فن از دانشمندان زمان خود شمرده میشد .

مهستی ۱۲ تمام و ۳۴ شعبه موسیقی را یاد گرفته بود بعد از آنکه بواسطه
تعلیم استادان دخترش را نواختن چنگ و عود و بربطرا می آموزد زیبا رقصینن را
هم باو یاد میدهند .

بعد از آنکه پدر مهستی وفات میکند شاعره مذکور مادر خودش را با خود برداشته
از خجند بطرف شهر گنجه روان میشوند در شهر گنجه خرابات را برای خود
جای استقامت قرار داده است .

وقتی که به بیست سالگی میرسد در تمام ماوراءالنهر و خجند و گنجه بحسن
صورت و زیبایی جمال هیچکس بنایه مهستی نمیرسیده است با داشتن این گونه زیبایی
و حسن بطوری خوش آواز بوده است که در وقت (تغنی) عشوله خواندن وی بلبلان
هزار دستان لال ماندندی .

طبع بسیار روانی را هم صاحب بوده بداهه (بی آنکه پیش از وقت فکر
کنند) غزلهای دل پذیر و رباعی هانظم میکرده و با آواز خوش میخوانده است از
شاعران در باره مهستی گفته اند (رباعی گفتن بمهستی ختم شده است) تاجر
زادگان ، اعیان زادگان و امیر زادگان که شهرت مهستی را می شنیدند از راههای
بسیار دور پنجمصد هزار سه صد هزار دینار برداشته و بشهر گنجه آمده در مجلس
مهستی خرج میکردند .

این گونه شهرت مهستی فخر پادشاه آنوقت شهر گنجه را بوی جلب کرده
بوده است (احتمال دارد که پادشاه آنوقت شهر گنجه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه
بوده است) سلطان مزبور از طرف سلطان سنجر سلجوقی نایب السلطنت آذربایجان
و عراق بود (دولت شاه سمرقندی ص ۱۲۶)

مهستی در روزهاییکه مجلس سلطان محمود را اداره میکرده است روزی سلطان قرار میدهد که فردا هر کسیکه بمجلس عیش دیرتر حاضر شود باندازه سر شاخ گاو بآنکس شراب نوشانیده خواهد شد (باقدرح شاخ گاو شراب نوشیدن در همین زمان ماهم در مملکت گرجستان متداول است و بکار برده میشود) چنان میشود که در آن روز قرار شده کی کسیکه از همه دیرتر بمجلس حاضر میشود مهستی بوده است بنا بامر شاه قدح شاخ را شراب پر کرده بمهستی میدهد مهستی این قدح کران را بی ملامت مینوشد قدح دومی را بازور زیاد توانسته بآخر برساند و در قدح سیمی مهستی بشاه خطاب کرده میگوید

شاهها ز منت مدح و ثنابس باشد ز این عورت بیچاره دعا بس باشد
 من گاونیم نه شاخ در خورد من است ور گاو شوم شاخ دوتا بس باشد
 این رباعی را بداهة گفته سلطان محمود این گونه رباعی را که مهستی بداهة میگوید بسیار پسند کرده بهمین سبب او را از نوشیدن شاخ سیم آزاد کرد همان شاخ را که جواهرات نشان (مرصع) کرده شده بود بوی مرحمت فرمودند .
 همان کتاب مهستی در باره معاشقه شاعره مهستی و امیر احمد پسر خطیب شهر گنجه بسیار سخنان نوشته است .
 دولتشاه سمرقندی بنا بر دو گونه روایتی که میکند درباره داستان معاشقه که در میان مهستی و امیر احمد بوده است (شاعر جوهری) و بروایتی دیگر شیخ نظامی کتابی باشعر نوشته است .

در کتاب مهستی که (در کتابخانه اردو بادی است) می نویسد داستان عشق بازی مهستی و امیر احمد را کتاب منشور بوده (نظم نبوده) است (نظامی و یا جوهری بانظم نگفته اند) فقط در بعضی جاهای آن کتاب گاهی از زبان امیر احمد و مهستی چند شعری رباعی نوشته شده است از آن جمله است یکمین مرتبه که امیر احمد بنزد مهستی آمده است بداهة مهستی این رباعی را در حق امیر احمد گفته است .

زلف و رخ خود بهم برابر کردی امروز خرابیات منور کردی
شاد آمدی ای خسرو خوبان جهان ای آنکه شرف بر خور و خاور کردی

بواسطه عشق و محبتی که در میان امیراحمد و مهستی بوده است پادشاه را خوش نمی آمد بهمین سبب او را از گنجبه بدرغه تبعید کنانید مهستی از گنجبه بیرون شده از راه قرا باغ بزنجان رسید در آنجا با (آخی فرخ زنجانی) دیدار کرد و از زنجان بشهر بلخ مملکت خراسان رهسپار میگردد و در وقت واردشدنش بشهر بلخ مهستی باطنطنه زیاد پیشواز شده است (مهستی شاعره خجندی آمده است گفته) از خود شهر و اطرافش تمام جمع شده زیارت وی می آیند .

زمانیکه مهستی در بلخ اقامت داشته است برای شاعران يك مهمانی داده پیش از سفره حل کردن این رباعی معمارا که خودش گفته بود بآنها تکلیف میکنند .

آن دزد چون بود که بخانه درون شود خانه زبیم دزد زروزن برون شود
خانه دوان و دزد طلبکار خانگی چون خانه رفت خانگی آن زبون شود

در وقتیکه شاعران از گشادن این معما عاجز میمانند (گویا کسیکه از گنجبه

تابلخ عقب مهستی آمده بوده است و در همان مجلس حاضر بوده امیراحمد خطیب زاده همین رباعی مهستی را با این رباعی که بداهه گفته است جواب داده وصل میکند .

آخر زمان که طبع حکیمان نگون شود سیصد حکیم مرجلی را زبون شود
آن دزد دام دان که طلبکار ماهی است وان خانه آب دان که زروزن برون شود

تاریخ آمدن مهستی بشهر مرو بعد از شهر بلخ بوده است وقتیکه مهستی

بشهر (مرو شاه جهان) که پایتخت سلطان سنجر سلجوقی بوده است وارد میشود وی در سرای سلطانی از طرف پادشاه باخوشی بسیار قبول کرده میشود . و در نزد سلطان ندیمه بوده است .

علاقه یافتگی (وابستگی) در میان حکیم عمر خیام و مهستی در اینکته در

سرای سلطان واقع شده است جای هیچگونه شبهه نیست .
 در این وقتها عمر خیام در سرای سلطان سنجر بسیار محترم و صاحب اعتبار
 بوده است و سلطان محض احترام عمر خیام را در بالای تخت در نزد خودش می نشاند .
 غیر از کتاب مهستی که در دست میرزا سعید اردوبادی است يك کتاب دیگر هم در
 شهر گنجه در کتابخانه یکی از عرفای مشهور آنجا که بتخلص (نظامیست) بودن
 در میان مردم مشهور و شناخته شده است و نامش محمد علی ملایوف میباشد موجود
 میباشد در آن کتاب هم از تاریخ شاعران گذشته مینویسد . ولیکن صحیفه های
 اولی و آخری آن کتاب هم افتاده است بنابراین نوشته گی این کتاب مهستی از اهل
 خجند بوده و از آنجا بشهر گنجه آمده است و بعد از مدتی باز بترکستان برگشته است .
 سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۳۶ بعد از آنکه از طرف حکمدار
 (قراخطای) بسیار سخت مغلوب میشود در وقت فرار کردن در دست يك طایفه
 از ترکهای غزنه گرفتار شده است .

مدت ده سالی که در حبس آنها بند بوده است در همان وقتها عمر خیام بنیشابور
 برگشته است همانطور هم در آن زمان مهستی بشهر گنجه آمده است و در شهر گنجه
 توبه کرده و از مجالسها دوری کرده است و بعاشق سابقش امیر احمد که بعد از
 وفات پدرش در جای وی خطیبی میکرد زن حقیقی میشود و جان خود را در شهر
 گنجه باخررسانده در آنجا وفات کرده است مهستی بطوریکه در مرو با حکیم عمر خیام
 در یکجا عمری گذرانده است در آنجا بایجان هم باشیخ نظامی در يك شهر بسر میبرده است
 شاعر شیخ نظامی در نود و سه سالگی در سال ۵۷۶ هجری وفات نموده است
 اکنون در هفت فرسخی شهر گنجه (در ملك سابق خود) در قشلاق شهر حمدان
 در مقبره مخصوص دفن شده است و شاعره مهستی هم بعد از وفات شیخ فوت کرده
 است این شاعره توبه کار بمناسبت اینک که حرم عیال خطیب بوده است با احترام

زیاد و عزت بسیار در يك گوشه مقبره شیخ نظامی دفن شده است . باعث بزرگ مدون و چاپ مطبوع نشدن شعرهای مهستی آنست که مضمون رباعی های آن بطور آشکار و فاحش عبارت از فسق و فجور است و امروز در عالم مطبوعات نامناسب دیده میشود سبب چاپ نشدنش همین میباشد .

مخصوصاً شاعره مذکوره در عین وقتهای جوانی و زیبایی ساعتهای و وقتهایی را که در مجالسهای بزمی و عیش گذرانیده است بچهار حصه تقسیم نموده است هر حصه آنرا در باره یکدوره زندگانی خودش مخصوص گردانیده با ملاحظت و ظرافت بنظم آورده است نام این منظومه هارا (چهار گاه . . . مهستی) مانده است .

گاه یکم عبارت از سی گاه دوم عبارت از شصت و هفت گاه سیم پنج گاه و پنج و گاه چهارم پنج گاه و دو بیست شعر است . طبع و نشر نمودن نظم هائیکه در چهار گاه مهستی نوشته شده است موافق عالم ادبیه امروزه ملت های شرقی نیست همین رباعی ها که در کتاب (خیرات حسان) از شاعره مهستی نوشته شده است بر قوت طبع آن گواه بزرگ است .

هر شب ز غمت تازه عذابی دارم در دیده بجای خواب آبی دارم
وانگه که چون برگس تو خوابم ببرد آشفته تر از زلف تو خوابی دارم

از ضعف من آنچه توانم رفتن کز دیده خود نهان توانم رفتن
بگداخته ام چنانکه گر آه کشم با آه بر آسمان توانم رفتن *

شاعره مهستی زمانیکه در مجلس سلطان سنجر بسر میبرد روزی باریدن برف را میخواهد که بواسطه شعر سلطان بفهماند این رباعی هم لطیف و هم خوش آیند است .

شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمنند زین نعمت بر گل نهد پای زمین سیمین کرد

نویسنده کتاب آشکده رباعی هائیکه با مطلع (فساد جهود بدرك كافر كيش)
و (قاضی چوزنش حامله شد زار کریست) از مهستی نوشته است . مانقل نمودن
همان رباعیها را بمقاله مان لازم ندیدیم لیکن بمناسبت اینکه از رباعی های
شاعره چند تا بنویسیم . .

افسوس که اطراف کلت خار گرفت زاغ آمد و لاله را بمنقار گرفت
سیماب ز نخدان تو آورد مداد شنجرف لب لعل تو ز نکار گرفت

شبا که بناز با تو خفتم همه رفت درها که بنوک غمز سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت
بنا بگفته صاحب کتاب (خیرات حسان) اعتماد السلطنه (حقیقتاً از میان
زنان شاعره در قوت طبع و شیرینی سخن مانند مهستی تا این زمان هنوز ظاهر
نشده است)

(نتیجه)

از مضمون عبارتهای همین مقاله غلط مشهور و خطا بودن اینکه مهستی از
کنجه و یا از نیشابور بوده است بخوبی آشکار و معلوم شد محقق و ثابت گردید
مهستی از اهل شهر خجند بوده است تقصیر این کار هم بگردن تاریخ نویسان
ترکستان است .

مادر ترجمه احوال شاعره بطور صحیح و درست معین نمودیم که در کجا تولد
یافته و در کدام ولایت وفات کرده و باشاعرانیکه با او در یکزمان بوده اند چگونه
علاقه داشته ترتیب زندگانی وی با چه حال بوده ولیکن از معلوم نکردن تاریخ
تولد و وفات و همچنین در تأثیر کدام واقعه و در نتیجه چه سببی از خجند بکنجه
مراجعت نمودنش متاسفم .